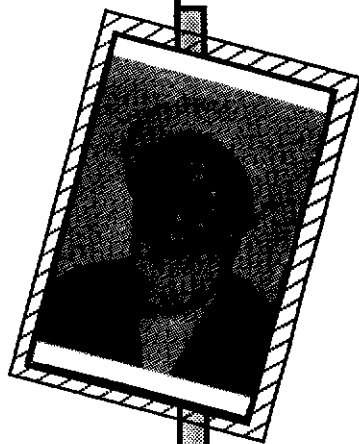




نگاهی به تفسیر مناهج البیان و مؤلف گرانقدر آن



● سید محمدعلی ایازی ●

مقدمه

نیمه خرداد ماه ۱۳۷۷ شاهد فقدان شخصیتی قرآن پژوه و مفسری عالیقدر در حوزه علمیه قم یعنی حضرت آیت الله شیخ محمد باقر ملکی میانجی - رحمة الله علیه - بودیم. وی یکی از مفاخر علمای آذربایجان و از پژوهشیان مسایل اعتقادی و شناختی و مباحث نظری مکتب تفکیک بود که در محضر استادان بزرگ آن مکتب، بر این مبانی واقف شد و به آن معتقد گردید و در مجموعه آثار مفید و نوشته ها و دروس خویش، به ترویج و تثبیت آن مبانی همت گماشت.

مرحوم ملکی، در سال ۱۳۲۴ق/ ۱۲۸۵ش، در قصبه ترك از توابع ناحیه گرمرود شهرستان میانه به دنیا آمد. در همانجا از محضر عالم جلیل، سید واسع کاظمی ترکی (م ۱۳۵۴ق) که خود از افاضل شاگردان آخوند خراسانی بود، ادبیات عرب، منطق، اصول (قوانین) و فقه (ریاض) فراگرفت.

وی به سال ۱۳۴۹ق، به مشهد مقدس آمد و سطح عالی را نزد استاد فاضل خویش آیت الله شیخ هاشم قزوینی (م ۱۳۸۰ق) و دروس فلسفه و مباحث اعتقادی و معارفی را نزد



عالم نحریر آیت اللہ شیخ مجتبی قزوینی (م ۱۳۸۶ق) تلمذ کرد. آنگاه در درس خارج زعیم حوزه علمیه مشهد در آن روزگار، آیت اللہ میرزا محمد آقا زاده خراسانی (م ۱۳۵۶ق) شرکت جست. همچنین بحشی از مباحث فقه و یک دوره اصول فقه و یک دوره کامل علوم و مباحث معارفی را از محضر استاد علامه میرزا مهدی غروی اصفهانی (م ۱۳۶۵ق) استفاده کرد و از ایشان به دریافت اجتهاد و افتا و نقل حدیث مفتخر شد.^۱

وی پس از گذشت سیزده سال در حوزه مشهد و استفاده از عالمان

بزرگ آن سامان، به زادگاه خود می آید و به ترویج شعائر دین و تربیت مردم و امر به معروف و نهی از منکر می پردازد و پس از جنگ جهانی دوم، هنگام بروز غایله آذربایجان، با آن اوضاع نابسامان، از موضع دینی و کاملاً مستقل مبارزه می کند و برای حفظ جان و مال مردم تلاش بسیار می کند. وی شانزده سال در آنجا به ادای وظایف خویش اشتغال می ورزد و از آن پس، به سال ۱۳۳۷ش، به حوزه علمیه قم می آید و در آنجا ساکن می شود و تنها در فصل تابستان و ایام ویژه مذهبی، قم را ترک می کند.

استاد محمد رضا حکیمی که به شرح حال و آثار ایشان در کتاب «مکتب تفکیک» پرداخته است، از خصوصیات ایشان: مبارزه با مفاسد اجتماعی از راه تقویت بنیه اعتقادی و ایمانی مردم، مبارزه با تعدیها و زورگویی های قلدران و خانها، توجه به کرامت انسانی و حرمت افراد و تواضع با مردم، توجه به مشکلات مسلمانان و اخبار کشورهای اسلامی، تعبّد فوق العاده به احکام دینی و عمل به عبادات و مداومت بر خواندن دعاها و به خصوص صحیفه سجاده و رعایت سادگی در مخارج زندگی و احتیاط در برداشت از وجوه شرعی و تأکید بر زهد و ساده زیستی ایشان می داند.^۲

آثار علمی

از مرحوم آیت اللہ ملکی، آثار علمی فراوانی برجای مانده است:

۱. بدایع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام (طهارت و صلوات) در یک مجلد. چاپ بیروت، ۱۴۰۰ق؛ چاپ قم، ۱۴۰۲ق.
۲. تفسیر فاتحه الكتاب، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
۳. مناہج البیان فی تفسیر القرآن، تفسیر چهار جزء اول قرآن و تفسیر جزء ۲۹ و ۳۰ در

۶ مجلد که تاکنون ۵ مجلد آن منتشر شده است. (۱۴۱۴ق-۱۴۱۸ق) و جلد ششم یعنی از آغاز آیه ۹۲ سوره آل عمران تا آخر جزء (آیه ۲۴ سوره نساء) زیر چاپ است. این مجموعه توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، نشر یافته است.

۴. توحید الامامیه، با تنظیم محمد بیابانی اسکویی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۵ق/۱۳۷۳ش.

۵. نگاهی به علوم قرآن، ترجمه علی نقی خدایاری، به اهتمام علی ملکی میانجی، قم، نشر خرم. این اثر ترجمه مقدمه تفسیر و تقریر برخی دروس ایشان در جمع طلاب است.

۶. الرشاد فی العماد.

۷. دوره کامل درس اصول آقا میرزا مهدی اصفهانی.

۸. رساله ای در حبط و تکفیر.

۹. رساله ای درباره خمس.

۱۰. رساله ای درباره احکام میت.

و دیگر آثار چاپ نشده مؤلف در احکام صلوات، نکاح، طلاق و مواردی^۳.

پنجم

فضای تربیتی و فرهنگی

بی گمان فضای فرهنگی و تربیتی مرحوم آیت الله ملکی، همان گونه که در آغاز اشاره شد، فضای فکری و آموزشی حوزه علمیه مشهد و آموزه های تفکیکیان خراسان است که محتوای مبانی خود را برخالف فهمی علم و حیانی و معارف آسمانی و تربیت و سیاست قرآنی و حدیثی می دانند. اینان به این تلقی اصرار می ورزند و معتقداند سایر روش های اعتقادی، مکتب های ترکیبی و تأویلی هستند و این مکتب، بزرگ ترین مدافع معارف قرآنی در برابر مکتبها و نحله ها و فلسفه های کلامی و اندیشه های بشری است. اگر کسی بخواهد به معارف و حیانی دسترسی یابد، باید به جداسازی مکتب های فکری و شناختی دخیل پردازد و زلال علم قرآنی و حدیثی را از آمیخته شدن با دیگر جریانها برحذر دارد.^۴ مدافع جدی و آغازین این مکتب در خراسان که به صورت مدون مطالب خود را در جمع شاگردان انبوه عرضه کرد و سپس به صورت تقریرات (مصباح الهدی) درآورد، میرزا مهدی اصفهانی (۱۳۰۳ق-۱۳۶۵ق) است.

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی، عالمی وارسته و کامل، زاهد و عابد و متوسل بود. وی

نفسی گیرا داشت و در میان حوزویان مشهود چهره ای جذاب و دوست داشتی بود. آن چنان که اساتید ما نقل کرده اند، جذابیت وی در بُعد عملی، سیر و سلوک و اخلاق و جدیت در طرح اندیشه های اعتقادی، یکی از عوامل ایجاد تعلق خاطر و توجه به وی گردید و همین امر موجب شد که مکتب معارفی او رونق چندانی بگیرد و به عنوان مؤسس مکتب شناخته شود.^۵ مکتبی که بعدها از آن به نام مکتب تفکیک یاد شد. مکتبی که به شناخت مستقلی در ابواب معارف مبده و معاد، آفاق و انفس و سایر معارف قرآنی و حدیثی قایل است و دیگر شناختها و معارف فلسفی و کلامی موجود را، معارف برگرفته از اسلام و غیر اسلام می داند و ضرورت ناب سازی و جدا سازی معارف قرآنی را از سایر معارف بشری صلا می دهد.

مرحوم اصفهانی در درس های خود، همواره به بیان تمایز معارف وحیانی و تفاوت آن با مفاهیم و مصطلحات فلسفی و عرفانی اصرار داشت و معارف اعتقادی خود را در زمینه توحید، نبوت، عدل، خلقت و کیفیت آن، جبر و اختیار، اراده و مشیت، علم بلا معلوم، بداء و ... را در مقایسه با دیدگاه های فلاسفه اسلامی و نقد آنها مطرح می کرد و به براهین عقلی در زمینه مسایل فلسفی، چون معاد جسمانی و شیوه طرح آن، اشکالاتی مطرح می ساخت.

پیشگام

مرحوم ملکی در چنین فضایی تربیت یافت و از محضر استاد خود استفاده کرد و آثار و تألیفات خود را - چه در مسایل تفسیری و چه مسایل اعتقادی - بر همین اساس به نگارش درآورد، گرچه جلوه این مباحث در مجموع آثار تفسیری وی بسیار ناپیداست و بیشتر جنبه اثباتی و تحلیل دیدگاه های معارفی مکتب تفکیک را داراست و در مواردی از بحث های فلسفی، به استناد از فلاسفه استفاده می کند و بیشترین نقد وی در کتاب توحید الامامیه است، اما چون مرحوم ملکی به عنوان یکی از تفکیکیان مطرح می باشد، شیوه طرح و نقد آن قابل توجه است.^۶ از این جهت، نیز تفسیری قابل ارزیابی و مقایسه است.

اخلاق و سجایا

یکی از مواردی که تربیت و انسانیت و اخلاق انسانی بروز می کند، در مقام بحث و گفت و گو و نقد دیدگاه مخالفان است. مقامی که انسان با آرای دیگران روبرو می شود و خود نیز نظریه دیگری عرضه می دارد. اینجاست که سجایای اخلاقی اهمیت و نقش خود را ایفا می کند. مرحوم ملکی از کسانی بود که در نوشته های خود با رعایت ادب و احترام سخنان کسانی را که از نظر فکری مخالف خود می دید نقل می کرد و گاه از آنان با بزرگی و احترام یاد می کرد و^۷ مقام علمی و شخصیت آنان را از یاد نمی برد.

روش او چنین است که غالباً کلام قایل را نقل می‌کند و سپس اشکال علمی آن را بیان می‌دارد. او که همواره سعی دارد دیدگاه تفکیکی خود را در مقابل عقاید فلاسفه و مفسران به نام عقل‌گرا ارایه دهد، در جای جای تفسیر این شیوه را با رعایت ادب و احترام و بدون بکار بردن کلمات رکیک و حمله و تکفیر ادامه می‌دهد. یکی از شاگردان درس تفسیر ایشان نقل می‌کرد که در جلسه‌ای سخن از یکی از مفسران بزرگ و عالی مقام معاصر شد و بحث علمی درباره دیدگاه وی مطرح شد، یکی از شاگردان از روی بی‌ادبی و تعصب، سخن زشتی بر زبان راند و کلامی حاکی از تکفیر بیان کرد. مرحوم ملکی بلافاصله و با حساسیت عکس‌العمل نشان داد و تصریح کرد: آنچه بیان می‌شود، به عنوان طرح نظریه و انتقاد علمی است نه موضعگیری، لذا من اجازه نمی‌دهم چنین برخوردی انجام گیرد و اگر شما قرار است در جلسه بحث من شرکت کنید باید رعایت ادب و احترام بزرگان را داشته باشید. بحث و مناظره و طرح عقاید، مایه رشد و تکامل و روشن شدن واقعیات است اما اگر به صورت نادرست و همراه با تعصب و خارج از ادب علمی باشد، نه تنها حقیقت روشن نمی‌شود، بلکه موجب موضعگیری کورکورانه خواهد شد و هر گروه و دسته‌ای که گمان کند، همه حقایق پیش او است و دیگران باطل و منحرف هستند، آنکه به خود اجازه می‌دهد که دیگران را با تهمت و کوچک کردن از صحنه خارج کند و چون عقاید او را نمی‌پسندد، هر لفظ و کلامی در توصیف آنها بگوید، هرگز شمه‌ای از ادب علمی را دریافته است.

آشنایی کلی با تفسیر

بعد از آشنایی با شرح حال مؤلف مناہج البیان، اینک با تفسیر و روش تفسیری این شخصیت فرزانه آشنا می‌شویم.

این تفسیر، حاصل تدریس مؤلف گرامی آن است که از اوان ورود به شهر مقدس قم، به سال ۱۳۷۸ ق آغاز گردیده است و نخستین جلد آن، تفسیر سوره فاتحه‌الکتاب در سال ۱۴۱۳ ق به چاپ رسیده است. مجموع مجلدات آن، ۶ مجلد و ۶ جزء (دو جزء از آخر قرآن و چهار جزء از اول قرآن) است.

مفسر محترم، در مقدمه جلد اول، پس از اشاره مختصر به روش تفسیری خود، به مباحث علوم قرآن، فضیلت و شناخت قرآن و اهمیت تفسیر می‌پردازد و نیز درباره حجیت ظواهر قرآن، تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به حدیث، محکم و متشابه، تأویل و تفسیر، تفسیر به رأی، ناسخ و منسوخ، اعجاز و تحدی و حدوث قرآن سخن می‌گوید و نکات ظریف و قابل توجهی در طرح مباحث و نقد دیدگاه‌های دیگران ارایه می‌دهد. شیوه کلی

مفسر موجزگویی و در حد اشاره به مبانی تفسیر و کلام و توضیح معانی و احیاناً طرح و تحلیل مباحث اعتقادی است.

ترتیب مباحث در این تفسیر بدین شکل است که در هر قسمت، مجموعه ای از آیات را مطرح می کند و آن را از نظر بیان آیه و واژه شناسی، کلمه کلمه رسیدگی می کند، سپس کلمات و جملات را توضیح می دهد. در جایی که حدیثی رسیده باشد و به فهم کلام کمک کند یا در کلیت بحث مفید افتد متعرض می شود و از دیدگاه های مفسران شیعه و سنی، به ویژه شیخ طبرسی، شیخ الطائفه طوسی، جبار الله زمخشری، فخرالدین رازی استفاده می کند. البته در بسیاری از موارد، این نقل همراه با نقد و تحلیل و مناقشه اقوال است. این نقدها بیشتر نسبت به زمخشری و فخررازی است، گرچه کسانی مانند علامه طباطبائی و شیخ محمد عبده در تفسیر المنار از این نقدهای نصیب نیستند و با تکیه کلام: و من العجیب، آنان را مورد نقد قرار می دهد. بدین سان از ویژگی های این تفسیر، همین قسمت از مباحث تفسیر است که به شکل گسترده و اجتهاد گونه با نقادی و زیرورو کردن مطالب، به تحلیل و بررسی آیات می پردازد. به عنوان نمونه از بعضی مفسران در ذیل آیه «یوم یفرّ المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه» (عبس، ۸۰/۳۴-۳۶) نقل می کند که: منظور از این فرار، احاطه مشکلات و فشار و سختی و هجوم تنگناهاست که به انسان فرصت نمی دهد و گویی که آنها نیستند، در حالی که در شرایط عادی انسان با نزدیک ترین بستگان که معمولاً در سختی ها پناهگاه و مایه انس و همدلی است نزدیک می شود، در آنجا از آنان فرار می کند.

فالبلیة اذا عظمت واشتدت واطلت علی الانسان جذبه الی نفسها وصرفته عن کل

شیء.^۸

آنگاه ایشان به این شیوه برداشت از آیه خرده می گیرد و عمل فرار را حقیقتی عینی می داند، زیرا فرار عملی اختیاری و عمدی است و اینکه بگوییم هجوم شداید و ابتلای به مشکلات مانع توجه و باعث غفلت و فرار از آنان می گردد، دلیل و شاهدی نداریم و ما از این آیه مسأله فرار خارجی بیش از دوری را می فهمیم.^۹ اما در حقیقت این دوگانگی تفسیر، ناشی از دو نگرش به مسأله معاد و تصور از عالم آخرت است که یکی فرار را همانند این جهان و به شکل ملموس می داند و یکی عالم آخرت را جدای از این عالم و مخصوص به خود می داند، لذا تفسیرش از فرار، مناسب با همان عالم است.

به هر حال طبق روال بسیاری از تفاسیر که مباحث به ترتیب سوره و آیه به آیه شروع می شود. این تفسیر نیز چنین است و در آغاز هر سوره، کلیاتی از مطالب درباره سوره

مانند: مکی و مدنی بودن و ترتیب نزول را به نقل از مجمع البیان ارایه می دهد. آنگاه به توضیح واژه و تبیین کلام و استشهاد روایت می پردازد.^{۱۰}

مرحوم ملکی از منابع تفسیری بسیاری استفاده می کند. از مهم ترین منابع این تفسیر، مجمع البیان طبرسی، مفاتیح الغیب رازی، کشاف زمخشری، تیبان شیخ طوسی و المنار رشیدرضا و المیزان علامه طباطبایی است.^{۱۱}

ضمناً همان گونه که در فهرست آثار این محقق گفتیم، یکی از تألیفات مفسر کتاب «بدایع الکلام» است که به تفسیر و تبیین آیات احکام - کتاب طهارت و قسمت های مهم صلوات - می پردازد و آن چنان که از مقدمه این اثر استفاده می شود، حاصل بحث و تدریس مؤلف در جمع شاگردان خود در حوزه علمیه بوده است و چون مباحث این کتاب در بخش های زیادی با تفسیر مشترک است، می توان این کتاب را مجموعه ای از این تفسیر به حساب آورد، (چنانکه توحید الامامیه ایشان نیز همین خصوصیت را دارد). به هر حال در این کتاب افزون بر مباحث تفسیری و جمع میان آیات و تطبیق و طرح مطلب فقهی و اصولی، به مباحث اعتقادی و معارف، همچون مباحث: امامت (صص ۸۰-۱۲۳) شفاعت (صص ۱۹۹-۲۰۴) و عصمت (صص ۱۲۵) می پردازد و با همان مشرب مباحث رابه طور استدلالی و تحلیلی مورد توجه قرار می دهد. از نکات قابل پیش بینی در این کتاب، نقد آرای فلاسفه و طرح دیدگاه عرفا و نقد آنهاست.^{۱۲}

از نمونه بحث های مفسر در پژوهش های اصولی و ادبی، بحث طهارت اهل کتاب، حقیقت شرعی و مفهوم «انما المشرکون نجس» (توبه، ۲۸/۹) است.^{۱۳}

طبق شواهد و ارجاع های تفسیر، کتاب بدایع الکلام پیش از تفسیر نگارش یافته است.^{۱۴}

روش تفسیری

کشف و پرده برداری از معنای لفظ، متوقف بر دو چیز است، یکی آنکه مفسر، علوم و ابزاری را در اختیار داشته باشد که بتواند سراغ تفسیر برود، مانند: دانستن زبان قرآن و منابع شناخت قرآن، مانند استفاده از خود قرآن و احادیث.

به عبارت دیگر زبان برای انتقال مفاهیم از پیچیده ترین نظام ارتباطی است که علاوه بر انتقال مستقیم پیام توسط واژه ها، نشانه های دیگری بیرون از جمله و الفاظ را در اختیار دارد که در حقیقت اطلاعات تکمیلی از کلام را تشکیل می دهد. این نشانه ها بردو قسم اند: نشانه های لفظی و نشانه های عقلی. مفسر برای فهم و کشف مراد خداوند می خواهد از این

نشانه‌ها استفاده کند، لذا باید سراغ کلمات از جاهای دیگر برود. باید به سراغ کسانی برود که راسخ‌اند و احاطه بر سخن خداوند دارند و توضیحات را از آنها بگیرد. در آنجا که به سراغ خود قرآن می‌رود و اصطلاحاً تفسیر قرآن به قرآن می‌کند و به نخستین منبع تفسیر مراجعه می‌کند، نخستین گام برای فهم صحیح را برمی‌دارد و از آنجا که قرآن بیانگر هر چیزی است، (نحل، ۸۹/۱۶) چگونه ممکن است برای هر چیزی تبیان باشد اما برای خودش در آنجا که مردم از فهم آن می‌پرسند، تبیین‌گر نباشد.^{۱۵}

تفسیر قرآن به قرآن

درباره اینکه تفسیر قرآن به قرآن، به چه معناست و تا چه حد می‌توان بر آن تأکید کرد، مرحوم ملکی می‌گوید:

قرآن تاکنون به روش‌های مختلف و گوناگون تفسیر شده، که صحیح‌ترین آنها روش تفسیر اجتهادی است که در آن اعتماد و استناد بر عقل و کتاب و سنت شده و همواره روش پسندیده فقهای اصولی شیعه بوده است.

اما در موضوع تفسیر قرآن به قرآن اگر مراد از آن استغناء قرآن از عترت و جدایی آن از ثقل اصغر باشد که بعضی از مفسرین اهل سنت این‌گونه عمل می‌کنند،^{۱۶} روشن است که روشی نادرست و خلاف خواست خدا و پیامبرش می‌باشد، چون این روش مبتنی بر این است که مراد و مرام هر آیه را با تفکر و تدبّر در آن و آیات مشابه آن می‌توان به دست آورد و قرآنی که خودش را نور، بیان‌کننده، هدایت‌عالمیان و بیانگر همه چیز معرفی می‌کند محال است از جای دیگر روشنی بگیرد و محتاج هدایت و بیان خارجی باشد.^{۱۷}

بنابر این، ایشان قرآن را به عنوان مهم‌ترین منبع فهم تأکید دارند و کسانی که به تفسیر قرآن به قرآن، به عنوان یک روش عمل می‌کنند، عموماً نسبت به سنت و عقل منکر نیستند و آن را به عنوان منبعی برای فهم تفسیر بکار می‌گیرند. از آن طرف، افرادی مانند علامه طباطبایی که در آغاز تفسیر و در تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران، به تفسیر قرآن به قرآن تأکید کرده‌اند، از این باب است که راه به سوی فهم قرآن مسدود نیست و بیان الهی بنفسه راهی برای فهم خودش می‌باشد، تأکید دارند و می‌گویند: بیان و کتاب الهی تنها راه هدایتگر به سوی خود است و در تبیین معانی خود نیازمند راه دیگری نیست و قرآن به گونه‌ای مبهم و مجمل نیست که نیازمند توضیح و تفسیر دیگران باشد.^{۱۸} از سوی دیگر مرحوم ملکی با توجه به کلام علامه طباطبایی می‌گویند:

انّ للقرآن الكريم كما ذكرنا مقامين ، مقام مخاطبة عامة الناس ، فنعلم ان الطريق الّی فهمه غير مسدود واما المقام الذي يختص برسول الله ﷺ وائمة اهل بيته فلا بدّ عن الالتزام به وعدم جواز العدول عنه .^{۱۹}

بنابراین سخن در دو مقام است ، یکی مقام فهم و استنباط از قرآن ، که در آنجا رجوع به قرآن می شود ، اما در بابی که بخواهیم به معانی بلند قرآن دستیابی داشته باشیم ، البته بی نیاز از معارف اهل بیت نیستیم ، زیرا همان طور که اهل بیت درك قرآن را به چهار مرتبه عبارت ، اشارت ، لطایف و حقایق^{۲۰} تقسیم کرده اند و حقایق را مختص خلّص و امامان معصوم دانسته اند و در سه مرتبه دیگر فهم عبارت ، اشارات و لطیفه های قرآن را برای دیگران قابل دستیابی دانستند نیز در موارد بسیاری از همین شیوه تفسیر قرآن به قرآن استفاده کرده اند .^{۲۱} چنانکه در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است :

ليس شيء من كتاب الله الا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلم الناس .^{۲۲}
در قرآن مطلبی نیست ، مگر آنکه دلیل روشنی در جای دیگر قرآن آن را بیان کرده است . اهل بیت علیهم السلام همین موارد را بازگو می کنند ، چنانکه برای فهم قرآن از دلیل عقلی یا حتی از ادب و لغت هم استفاده می کنند و در موارد بسیاری فهم قرآن را به ما نشان می دهند و به همین دلیل در مقام تفسیر ، سخنی نمی گویند که از ظاهر قرآن قابل استفاده نباشد ، بلکه راه فهم و شیوه استنباط را نشان می دهند و برداشت های انحراف آلودی که در عصر خلفا و توسط مفسرانی که از روی ناآگاهی و هواهای نفسانی و رضایت خلفا به تفسیر به رأی پرداخته اند ، بر حذر می دارند . و اگر کسی با احاطه بر روایات و تفسیر صحابه و تابعان ، به تفسیر اهل بیت نظر کند ، کاملاً این نکته را درمی یابد که تفسیر اهل بیت ناظر و حاشیه بر تفسیرها و تلقی های تفاسیر عامه است . نه اینکه فهم قرآن دست نیافتنی و با تفسیر اهل بیت انجام می گیرد . به همین دلیل در جای دیگر مرحوم ملکی می گویند :

بدیهی است که نور بودن قرآن و تبیان همه چیز بودن آن منافات ندارد که در تفسیر برخی از آیات و فهم مراد خداوند به معلمان واقعی قرآن و هادیان امت نیاز نباشد ، همان طوری که خداوند متعال می فرماید : «وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم» (نحل ، ۱۶/۴۴) .^{۲۳}

اما اینکه ایشان فرموده اند :

اگر مراد از تفسیر قرآن به قرآن آن باشد که حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده : ان الكتاب يصدق بعضه بعضاً و يشهد بعضه على بعض ، این روش در آن صورت با آن چیزی که برخی از اهل سنت می گویند فرق می کند ، چنانچه

مشاهده می شود حضرت فرموده اند برخی از قرآن، برخی دیگر را تصدیق می کند و پاره ای از آن گواه پاره دیگر است و روشن است که تصدیق کردن و گواهی دادن غیر از تفسیر است زیرا واژه تفسیر، پرده برداشتن و ظاهر ساختن است، پس مراد از تفسیر آیه، ظاهر کردن و بیان نمودن آن است ولی تصدیق آیه ای به آیه ای دیگر موقعی تصور می شود که معنای هر دو آیه ظاهر و روشن شده باشد. بنابراین مرتبه تصدیق و گواهی دادن بعد از تفسیر است، پس نمی توان کلام حضرت علی علیه السلام را دلیل بر روش تفسیر قرآن به قرآن قرار داد.

این سخن ایشان بسیار جای تأمل است، زیرا نباید از یاد ببریم که منظور از تفسیر قرآن به قرآن، مراجعه به قرآن برای کشف و پرده برداشتن است. طبعاً در جایی که چند احتمال می رود و نمی دانیم منظور از کلام کدام یک از این احتمالات است و آیه دیگری احتمال خاصی را تأیید می کند، در حقیقت یک معنا را گواهی می دهد و تصدیق می کند، به همین دلیل با آیه ای دیگر، مراد آن ظاهر و بیان می گردد و در عین حال گواهی و تصدیق می شود، لذا از امام رضا علیه السلام سؤال شده است، منظور از «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم» (بقره، ۷/۲) کیان اند؟ حضرت می فرماید:

الختم هو الطبع علی قلوب الکفار، عقوبه علی کفرهم كما قال الله عزوجل: بل طبع الله بکفرهم فلا يؤمنون إلا قليلاً. ۲۴

در اینجا حضرت، تفسیر کلام را از آیه ای دیگر استمداد می جویند و گواهی و تصدیق معنایی است که در خود آیه احتمال آن می رود، اما حضرت پرده برداری قطعی و صریح می کنند.

درست است که تصدیق و گواهی غیر از تفسیر است، اما گواهی و تصدیق به کمک تفسیر می آید و در میان احتمالات کلام کارساز می شود.

اما اینکه ایشان می گویند تصدیق و گواهی دادن بعد از رتبه تفسیر است، از کجا و به چه دلیل؟ اگر روشن است، نیازی به تصدیق و گواهی نیست. معمولاً در جایی از گواهی استفاده می شود که بخواهند اثبات مطلبی کنند و حقی را به کرسی بنشانند و تفسیر که در مواردی پرده برداری و کشف حقایق است و در حیطة فهم ظواهر نمی گنجد، چنین نقشی ایفا می کند که در میان معانی، یکی را برجسته و به کرسی می نشاند.

اما در آنجا که کلام ایجاز و اجمال دارد یا مطلق و عام است و در جای دیگر تفصیل و تبیین و تفسیر و تخصیص آن می آید، در حقیقت اراده استعمالی کلام را تبدیل به اراده جدی می کند و لذا پرده برداری می کند و همان منظور حقیقی متکلم را نشان می دهد، به همین

جهت باز تفسیر قرآن به قرآن، مصدق و شاهد بر کلام واقعی الهی است؛ و این روایات ناظر به تفسیر قرآن به قرآن و عمل پرده برداری است. اتفاقاً مؤید این نکته است که تفسیر قرآن به قرآن از بایسته های مفسر برای رسیدن به حقایق قرآن است، چنانکه اهل بیت علیهم السلام در موارد بسیاری از همین روش استفاده کرده اند و فقها را به امعان این روش توجه داده اند، به عنوان نمونه:

سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل يأتي المرأة في دبرها، قال: لا بأس اذا رضيت، قلت: فاین قول الله فأتوهن من حيث امرکم الله؟ قال: هذا فی طلب الولد، فاطلبوا الولد من حيث امرکم الله، ان الله تعالی يقول: نساءکم حرث لکم فأتوا حرثکم اثنی شتم. ۲۵

از نکات جالب توجه اینکه ایشان در تفسیر قرآن، در جای جای این کتاب از آیات دیگر، برای فهم و تفسیر قرآن استفاده کرده و به موارد مختلف استشهاد کرده اند.

این استنادات و کشف و پرده برداری ها شامل توضیح واژه، با توجه به استعمال آن در سایر جاهای دیگر مثل معنای خشیت در آیه ۱۲ سوره ملک ۲۶ و آیه ۲۸ سوره فاطر، با توجه به موارد مشابه، ۲۷ کمک گرفتن و استشهاد به معنای کلی جمله با توجه به آیات دیگر ۲۸ و تفسیر موضوعی برای جمع بندی و تحلیل موضوعاتی ۲۹ مانند: امامت، شفاعت، توحید، معاد و دهها مسأله کلامی و تفسیری است.

بنابراین مرحوم ملکی یکی از مفسران بزرگ در ارایه تفسیر قرآن به قرآن است و علی رغم آنچه ایشان در نقد روش علامه طباطبایی بیان کرده اند، اهتمام شدیدی به نقل آیات مرتبط به بحث از ابعاد مختلف نشان می دهند، ۳۰ و لذا این سخن ایشان در جای خود بسیار متین است که علوم و معارف قرآن منحصر در آن معانی ظاهری و درک اولیه و ثانویه نمی گردد و اهل بیت علیهم السلام برخوردار از این علوم و معارف و حقایق هستند و باید از این معارف استفاده کرد. ۳۱

تفسیر قرآن به سنت و احادیث اهل بیت علیهم السلام

منبع دوم برای بهره گیری تفسیر، استفاده از سنت و احادیث نبوی و اهل بیت پیامبر است. زیرا پیامبر نخستین مرجع پس از قرآن برای بیان مبهمات از معانی و تعیین مصادیق و توضیح موارد احکام است و این معنا در آیاتی چند بیان شده است. از سوی دیگر اگر بیان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در بسیاری از مواقع مسلمین دچار اشتباه می شدند و معانی درست قرآن را در نمی یافتند، قرآن در جایی به این حقیقت اشاره دارد که هرگز وظیفه پیامبر منحصر به تبلیغ

وحی نیست تا با تلاوت قرآن تمام شود، بلکه این وظیفه را بردوش او گذاشته که کتاب و حکمت را به مسلمانان تعلیم دهد (جمعه، ۲/۶۲)، به همین دلیل حضرت بارها و بارها وقتی آیه ای نازل می شد و آن را برای مسلمانان می خواند، صحابه از او واژه، جمله یا مصداق آن پرسش می کردند و حضرت توضیح می داد. ۳۲

درباره اهل بیت علیهم السلام نیز همین ضرورت بنابه حکم حدیث متواتر نبوی صادق است. مرحوم ملکی یکی از کسانی است که به طور گسترده از روایات اهل بیت در تفسیر و فهم معنای آیه و اشاره به مصادیق کلام استفاده می کند و از جهتی می توان احاطه مفسر، به روایات اهل بیت و مراجعه به آن را از جنبه های مختلف، یکی از مشخصه های بارز این تفسیر دانست. در کم تر آیه و بحث علمی می توان نبود روایات را مشاهده کرد. ایشان در جایی می گوید:

بدیهی است که نور بودن قرآن و تبیان همه چیز بودن آن منافات ندارد که در تفسیر برخی از آیات و فهم مراد خداوند به معلمان واقعی قرآن و هادیان امت مراجعه شود، همان طوری که خداوند متعال می فرماید: «وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون» (نحل، ۱۶/۴۴). ۳۳

ایشان در سخن دیگری در اهمیت جایگاه اهل بیت و لزوم مراجعه به روایات آنان می فرماید:

اما حقیقت این است که در برداشت از علوم قرآن، دو مقام مشاهده می شود، یکی مقام عمومی که مخاطب آن عامه مردم اند و همگان با مراجعه به قرآن به اندازه توان خود از علوم عالی و مفاهیم شامخ آن بهره مند می شوند و دیگری مقام اختصاصی، که مختص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است و دیگران در این مرتبه از علوم قرآن جز با تمسک به دامان پیامبر و اهل بیت او بهره ندارند. شاهد بر این معنا دو دسته از روایات است که یک دسته آنها از تمسک مردم به قرآن بدون مراجعه به دانایان حقیقی قرآن و بیان کنندگان آن نهی اکید می کند... و دسته دیگر مردم را ترغیب و تشویق به تدبر و تفکر و فهم قرآن می کند؛ و این دو گونه حکم، خود حاکی از وجود دو جنبه و دو مقام درباره علوم قرآن است که بیان گردید و دقت در این مرزبندی ها نقش تعیین کننده ای در تفسیر دارد و موجب عدم انحراف و پرهیز از افراط و تفریط در استفاده از قرآن می شود. ۳۴

بنابراین، نقش سنت در منبعیت تفسیر، به معنای عدم حجیت ظواهر قرآن نیست و به

این معنا نیست که قرآن بدون سنت و روایات قابل فهم نباشد. به قول مفسر نقش روایات برای فهم آن مرتبه از آیات است که علم آن، اختصاص به پیامبر و اهل بیت دارد.^{۳۵}

اما با همه اینها مفسر گاه شیوه نقد و توجیه دلالت روایات را ترجیح می دهد و روایاتی که با سیاق و مدلول آیه سازگار نیست یا توجیه می کند و یا با سکوت و ارجاع آن به خدا، از برخورد با آنها خودداری می کند. به عنوان نمونه در روایاتی آمده است که منظور از «عم يتساءلون» (نبا، ۱/۷۸) ولایت است. با آنکه ظاهر آیه و سیاق و شأن نزول، برخلاف آن حکایت می کند و مناسبت با مخاطبین اهل مکه و مشرکین قریش ندارد، چنین می نویسد:

اما الرواية الواردة في تفسير النبأ بولاية علي عليه السلام، فلا يبعد ان يكون من باب التأويل ردعاً للمشركين الذين اضمروا الشرك و اظهروا الاسلام وانكروا علي الله و علي رسوله فيما جاء به من الله في الولاية لأوليائه والله هو العالم بحقائق آياته.^{۳۶}

ایشان در اینجا اولاً ولایت را به معنای عام آن معنا می کند یعنی ولایت اولیا، به خاطر اینکه با شرایط تاریخی مکه مناسبت داشته باشد و ثانیاً جنبه تأویل به آن می دهد نه تفسیر.

و همین روش را در ذیل آیه «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم» (نکات، ۸/۱۰۲) که در روایات وارد شده است، منظور ولایت است می گوید: آیه عام و شامل تمام نعمت های معنوی انسان است و اگر در برخی از روایات ذکر ولایت شده از باب ذکر مصداق کامل است.^{۳۷}

از نکات قابل یادآوری، اهتمام مفسر به نشان دادن منابع روایی است و چون ایشان از منابع فراوانی در حدیث و تاریخ و سیره استفاده می کند، همواره مشخصات این منابع را یادآور می شود، از مهم ترین منابع روایی: کتب اربعه، تفسیر البرهان، نور الثقلین، الدر المنثور، بحار الانوار، سیره ابن هشام و مروج الذهب است.

تفسیر عقلی

بی گمان یکی از منابع مهم در پرده برداری از معانی قرآن عقل است، بدون بکارگیری عقل، فهم معانی حاصل نمی گردد و مقصود وحی روشن نمی شود، زیرا قرآن در خطاب به عقلا آمده است، به همین دلیل بسیاری از قرآن پژوهان به این منبع اشاره کرده و تلاش و اجتهاد مفسر را در فهم قرآن ضروری دانسته اند و برعکس گروهی نسبت به منبعیت عقل مخالفت کرده و نسبت به حجیت تفسیر عقلی و حتی اجتهاد مفسر تردید نموده و گفته اند: آیا عقل انسانی می تواند برای فهم قرآن و کشف احکام شرعی حجت باشد، در جالی که ما روایات بسیاری در نهی از تفسیر به رأی و نقد عقل در استنباط احکام داریم؟

مرحوم ملکی یکی از کسانی است که در آغاز تفسیر ضمن تأکید بر اجتهادی بودن تفسیر، به این منبع اساسی و مهم اشاره می‌کند^{۳۸} و در کتاب توحید الامامیه، بحثی گسترده درباره عقل و حجیت آن در کتاب و سنت دارد و عقل را، به عقل اصطلاحی و عقل فطری تقسیم می‌کند و موارد تعارض میان عقل و نقل را توضیح می‌دهد.^{۳۹} وی بسیاری از روایات را که در باب آثار و نتایج تعقل آمده نه در توصیف حقیقت عقل، به حساب عقل فطری قرار داده است، در حالی که در این آثار، عقل یک مفهوم ارزشی دارد و ناظر به جنبه‌های روشی نیست و آنچه فلاسفه درباره تجرّد و نورانیت و مفیض و مدرک بودن عقل و توان اتصال نظریات به بدیهیات گفته‌اند و در تقسیم مدرکات انسان، عقل را در برابر وهم، خیال و حس دانسته‌اند همه ناظر به کاربرد عقل و حقیقت و درجات فهم انسان است، چنانکه تقسیم عقل به عقول عشره، ناظر به پیوند وجود ممکن با وجود واجب تعالی است.

به هر حال تفسیر مناہج پراست از استدلالات عقلی بر اثبات مطالب اعتقادی و اخلاقی و حتی فقهی. بی‌گمان کسی که اجتهاد می‌کند و به ظاهر الفاظ بسنده نمی‌کند و از چند و چون مطالب سؤال می‌کند و کاوشی در مضمون و دلالت آیات دارد، در حقیقت کنکاشی عقلانی دارد و عقل خود را در مفهوم و پیام آیه بکار می‌برد، به عنوان نمونه صرف نظر از نقد و تحلیل‌هایی که در اشکال به براهین فلسفی فلاسفه دارد، در توضیح آیه «ان یمسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله» (آل عمران، ۱۴۰/۳) که مفسران این آیه را به معنای موازنه و مماثله میان مسلمین و کفار دانسته‌اند، ایشان تأکید می‌کند که این آیه کلاً در مقام بیان رفع حزن و سستی مسلمین در برابر مشکلات و سختی‌هاست و برای روشن کردن این نکته است که این مصائب اختصاصی به شما ندارد، این سنت در میان تمام اقوام و ملت‌هاست و لذا ناظر به این جهت نیست که اگر شما در این جنگ این تعداد کشته داده‌اید دقیقاً آنها هم همین تعداد کشته داده‌اند.^{۴۰}

یا در تفسیر آیه «فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین» (آل عمران، ۱۳۷/۳) بحثی مفصل در معنای آیه و مسأله سیر و سیاحت در زمین دارد و در پایان یادآور می‌شود که این آیه هرگز نمی‌تواند ناظر به برهان ان و کشف علت از طریق معلول باشد،^{۴۱} حتی این نوع گرایش تفسیری را در آیاتی که ظاهر آن دلالت بر مطلب می‌کند و از نظر عقلانی موجه به نظر نمی‌رسد و اتفاقاً بسیاری از مفسران همان ظاهر را پسندیده‌اند مورد مخالفت قرار می‌دهد. به عنوان نمونه در تفسیر آیه «ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبب فقلنا لهم کونوا قرده خاسثین» (بقره، ۶۵/۲) که مشهور گفته‌اند بنی اسرائیل به بوزینه‌ها مسخ شدند و حقیقتاً بوزینه شدند. ایشان می‌نویسند:

وليس المراد من المسخ تبديل حقيقة الانسان بحقيقة القرده، بل الظاهر ان المراد منه تغيير ما اعطاه الله تعالى من الصورة الحسنی. ۴۲

تفسیر ادبی

یکی از جهات دیگر تفسیر مناہج، عنایت به تفسیر ادبی و طرح مباحث صرف، نحو، معانی و بیان در محدوده فهم و دلالت آیه و استخراج نکات دقیق است. تفسیر ادبی از این جهت مهم است که در آن، علوم و ابزار فهم قرآن جایگاه والایی دارد، لذا قرآن پژوهان می گویند: قرآن ادبی دارد و ادب فنی آن آگاهی به علوم و ابزار فهم است. ۴۳

البته چهره بارز برخی از تفاسیر، طرح همین مباحث و حتی غور در آن تا حد تجرید و ترکیب آیات است، لذا جنبه فنی مسأله برای آنها مهم است و پیش از آنکه بخواهند به تفسیر آیات پردازند، تأکید بر قواعد ادبی و مطابقت میان استعمالات قرآن و قواعد عرب می کنند، اما کسانی دیگری به نکات ادبی و دقت های بلاغی بدین جهت توجه دارند که به فهم قرآن کمک کند و جنبه اعجاز بیانی و بلاغی مورد نظر نیست.

مرحوم ملکی از دسته دوم است، به همین دلیل در مواردی خاص و محدود، در کنار کاوش های واژگانی، به نکات ادبی توجه می کند، از باب نمونه در سورة اعلی، به مناسبت تفسیر آیه «سنقرئك فلا تنسى» (اعلی، ۶/۸۷) که به صیغه مضارع و سین استقبال آمده و در میان مفسران و ادبا این بحث مطرح شده که «سنقرئك» به معنای استقبال است یا استمرار و اگر استمرار باشد به چه معناست، در آغاز کلامی از ابن هشام در مغنی اللبیب نقل می کنند، ۴۴ که برخی گفته اند این سین به معنای استمرار است نه استقبال، در حالی که استمرار از مضارع استفاده می شود نه از سین. ایشان همین نظریه ابن هشام را ترجیح می دهد و می گوید:

مضارع دلالت بر استمرار کلام دارد چه با سین باشد یا نباشد، به عنوان نمونه وقتی خداوند می فرماید: «ان الله وملائكته يصلون على النبي» (احزاب، ۵۶/۲۳) یا می فرماید: «هو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا» (شوری، ۲۸/۴۲) نمی خواهد مسأله صلوات بر پیامبر و نازل شدن باران را محدود به زمان خاصی کند، بلکه می خواهد بگوید خداوند و ملائکه، همواره بر پیامبر درود می فرستند و خداوند همواره باران نازل می کند و استمرار دارد.

در حالی که در آیه ای دیگر که با سین آمده باز دلالت بر استمرار دارد: «لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء سنكتب ما قالوا وقتلهم الانبياء»

(آل عمران، ۱۸۱/۳) که با توجه به سبب نزول، دلالت دارد که خداوند همواره افعال آنان و رضایت نسل های بعدی به فعل آنان را می نویسد. بنابراین آیه «سنقرنک»، دلالت بر استمرار دارد و این نکته از مضارع استفاده می شود و مسأله تعلیم پیامبر و فراموش نکردن آن حضرت همواره و دایمی و در حقیقت تضمینی برای نگهداری وحی است.^{۲۵}

تفسیر واژگانی

اگر عنایت و تأکید به مسایل ادبی، صرف و نحو محدود به موارد خاصی است، اما مرحوم ملکی در تفسیر، به لغت توجه بسیار گسترده دارد. در هر مورد، به ویژه در کلمات مشکل و غریب و بحث انگیز، استفاده از لغت و اقوال مفسران عصر پیامبر و تابعان، کارجدی او است. ایشان در استناد به کلام لغویان مانند ابن منظور در لسان العرب، ابن فارس در مقاییس اللغه، فیروزآبادی در قاموس المحیط، طریحی در مجمع البیان، راغب در مفردات یا کتاب های لغت معاصر مانند: اقرب الموارد عنایت دارد و در مواردی به نظر مجمع البیان در بحث لغت شناسیها، به ویژه گفتار تابعان در معنای واژه اهمیت می دهد. گرچه از نکات جالب این بحث، استناد به معانی آیات دیگر و حتی روایات رسیده در تفسیر است، به عنوان نمونه در تفسیر «الهاکم التکائر» (تکائر، ۱/۱۰۲) که معنای لغوی آن را مطرح می کند و می گوید: تکائر از باب تفاعل، به معنای اظهار کثرت از طرفین است، به این معنا که شمارش جمعیت قبیله و تفاخر به آنها در این آیه است همین هم مورد نهی قرار گرفته نه هرگونه داشتن زیاد و قرآن طبق این معنای لغوی به یکی از عادت های زشت جاهلیت اشاره می کند، آنگاه به استناد حدیثی از خصال شیخ صدوق و نورالثقلین، ۶۶۱/۵، می گوید: التکائر لهو و شغل و استبدال الذی هو ادنی بالذی هو خیر.

بعد می گوید: کسی گمان نکند مراد از تکائر، گردآوری اموال و افزودن به آن و وقت صرف کردن برای آن است، در حالی که ما از روایات و معنای لغوی چنین می فهمیم که مراد تنها گردآوری نیست، گردآوری همراه با تفاخر و تظاهر و خود نمایی ها است.^{۲۶}

البته گاه استفاده از روایت برای کاوش های واژگانی نیست و ارتباطی با تعیین مصداق و موارد معنای کلمه پیدا می کند، مانند آنچه از مجمع البیان درباره کلمه شفع و وتر (فجر، ۳/۸۹) از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند که شفع، روز ترویبه و وتر، روز عرفه است. زیرا لغت، کاری به روز خاص ندارد.^{۲۷}

تفسیر علمی

منظور از تفسیر علمی در این جا، به این معناست که مفسر از علوم موجود هر عصر در فهم نکات قرآن استفاده کند. به عنوان نمونه یکی از مباحث قرآن، مسایل خلقت زمین و آسمان، شمس و قمر، مشارق و مغارب، بروج و نجوم، شب و روز، ابر و باران و دهها مسأله آفرینش هستی است. همچنین در جاهای مختلف از خلقت انسان و چگونگی پیدایش و انتخاب وی به عنوان خلیفه و خصوصیات روحی و روانی او یاد می‌گردد. مسلماً فهم کامل و تفسیر منطقی این دسته از آیات، متوقف بردانستنی‌هایی از علوم تجربی و انسانی و تحولات علمی روز است. زیرا مفسر در برابر این همه آیات ناچار است، نکات پیچیده آنها را بیان کند و موضع قرآن را در برابر مسایل بسیاری که خود به آنها اشاره کرده شرح دهد و چنین کاری با تفسیر علمی ممکن است، به این معنا که معارف قرآن را به گونه‌ای بیان کند که دست کم با علوم به اثبات رسیده روز منافاتی پیدا نکند. مرحوم ملکی نسبت به تفسیر این دسته از آیات بسیار مستتکف است و هر جا که به آیاتی این چنین می‌رسد، تنها با توجه به آیات مرتبط دیگر، تفسیر می‌کند و سعی دارد، از داخل شدن در بحث‌های علمی و فنی پرهیز کند.^{۴۸} اگر در مواردی هم اشاره دارد، با توجه به گفته‌های مفسران پیشین است، به عنوان نمونه دلالت آیه: «رفع سمکها فسوآها» (نازعات، ۲۸/۷۹) برکرویت آسمان، طبق آنچه فخررازی گفته مورد مناقشه قرار می‌دهد،^{۴۹} یا درباره دحو الارض با توجه به دلالت آیه، آن را پس از آفرینش آسمان و زمین می‌داند.^{۵۰} و از روایات و شواهد دیگر قرآن کمک می‌گیرد.

در تفسیر آیه «و خسف القمر . و جمع الشمس والقمر» (قیامة، ۸/۷۵، ۹) می‌گوید:

منظور از این آیات، شرایط پیش از نفع صور و اشراف الساعه است نه قیامت، چون در قیامت قمر و شمسی وجود ندارد و طبق آیات دیگر ماه و خورشیدی در قیامت اصلاً باقی نمی‌ماند (قهرآ زمان و اندازه گیری‌های مادی وجود ندارد) و همه آنها نابود می‌گردند.^{۵۱}

اما از همه آنها جالب‌تر بحثی است به مناسبت تفسیر آیه «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی

خلقکم من نفس واحدة» (نساء، ۱/۴) که می‌فرماید:

انسان‌های موجود همگی از نسل آدم هستند و کسانی که مانند رشید رضا (المنار، ۲۲۳/۴) در این باره تردید کرده‌اند درست نیست و اگر علم و باستانشناسی، تاریخ یهود و عهد قدیم را مورد طعن قرار می‌دهد ربطی به قرآن ندارد. قرآن زمان محدودی را میان آدم و انسان‌های موجود تعیین نمی‌کند و همین‌طور وجود انسان‌هایی پیش از آدم را نفی نمی‌کند.^{۵۲}

به هر حال ویژگی این نوع برخورد با تفسیر آیات تکوینی، آنست که از محدوده دلالت ظاهری آیه و آیات معاضد خارج نمی شود، به تئوریهها و قوانین موضوعه علم جدید هرگز اشاره ای ندارد، بعد تربیتی و هدایتی تفسیر، تنها مایه توجه نشان دادن به مخلوقات می گردد، نه توضیح و تفسیر آیه و حتی اعجاز علمی؛ و در مواردی چون مسأله دشوار می گردد، علم آن به خدا ارجاع داده می شود. با همه اینها گاه مرحوم ملکی، استناد به تفسیرهای علمی فخررازی می کند.^{۵۳}

نقد تفسیر فلسفی

یکی از روش های تفسیر قرآن، تفسیر فلسفی است. در قرآن کریم معارف بسیاری به اجمال عنوان یا استدلال شده که نیازمند توضیح و اقامه برهان عقلی است، بگذریم از این جهت که ممکن است برخی از مباحث اعتقادی قرآن از عقاید نخستین و پیش از مسأله نبوت و وحی باشد که طبعاً باید در آغاز، برای اثبات آن خدا را اثبات کرد، برای نبوت استدلال آورد، معاد را به طور عقلانی اثبات کرد.

از این رو در تفسیر، بخشی از معارف قرآن نیازمند توجیه و استدلال عقلی است. مثلاً مرحوم صدر المتألهین که خود یکی از مفسران بنام این گرایش است، افزون بر مباحث فلسفی مستقل در اثبات وجود واجب و صفاتش، برخی مباحث قرآنی را فلسفی می کند و برای آن استدلال عقلی می آورد یا معارف قرآنی را با بیان عقلانی تبیین می کند.^{۵۴}

همان گونه که در آغاز این مقاله اشاره کردیم، مرحوم ملکی، از تربیت یافتگان مکتب تفکیک و از مخالفان روش تفسیر فلسفی است. او با تفسیر عقلانی، مخالفتی ندارد و همان طور که در مقدمه تفسیر اشاره می کند یکی از منابع فهم قرآن را عقل می داند، اما در جای جای تفسیر به نقد فلاسفه و شیوه برداشت آنان در مسایل معروف و مورد اختلاف، میان متکلمان و فلاسفه می پردازد. مهم ترین مسایل مورد اشاره در تفسیر، مباحث صفات ذات، معاد جسمانی و خصوصیات عالم آخرت است.^{۵۵} به عنوان نمونه در تفسیر آیه «وَجَنَّةٌ وحیراً» (دهر، ۱۲/۷۶) پس از اینکه منظور از بهشت و باغ و بوستان خارجی آن را شرح می دهد، به نقد دیدگاه فلاسفه می پردازد که این بهشت را در عالم آخرت جدای از انسان نمی دانند، همان طور که جهنم را خارج از انسان نمی دانند و آتش و آتش گیر و آتش خور را، همه انسان می دانند و تجسم اعمال را هم در همین رابطه تفسیر می کنند. آنگاه می گوید: در قیامت انسان، امری است و بهشت و جهنم امری دیگر و ان الجزء فعل من الله خارج عن ذات الانسان؛ و اگر تجسم اعمال هست تنها در برخی از اعمال است نه اینکه

تمام نظام پاداش براین اساس استوار باشد. ۵۶

در تفسیر «و اذا رأیت ثم رأیت نعیماً» (دهر، ۲۰/۷۶) پس از توضیح معنای «رؤیت نعمت های الهی» در قیامت و مشاهده تمام و کمال آنها، می نویسد:

ما در مورد شناخت این نعمتها و مشاهده حقایق اخروی دسترسی نداریم، مگر اینکه خداوند آنها را در کتاب خودش بیان کرده و درهای معارف الهی را در مورد بهشت و نعمات برای ما گشوده است و با صریح آیات خود روشنائی برای مستبصرین و هدایت مهتدین قرار داده است. و این آیات محکمت از کتاب، نمونه ای از صدها آیه از قرآن است که نعمت های آخرت و عقاب را حقایق مادی حسی لطیف می داند و نمی توان قایل شد که حقایق اخروی مجرد از ماده و ناشی از انسان و زائیده اعمال و رفتار وی است. ۵۷

البته مجال آن نیست که تمام مبنای طرفین در این زمینه بازگو شود و آنچه ملاصدرا در اسفار اربعه در مجلد نهم در این باره با مقدماتی شرح می دهد و در مقامی از معاد روحانی و در مقام دیگر از معاد جسمانی سخن می گوید و آن را توضیح می دهد و نیز ریشه های گرایش به آن را شرح می دهد، بیاوریم. اما چون هدف معرفی این تفسیر است، به اشاره نمونه هایی را بازگو کردیم. تفصیل بحث را باید در کتاب های مربوطه جست و جو کرد. ۵۸

جمع میان آیات

یکی از وظایف مهم مفسر پاسخ گویی به شبهات و دفع تعارضات در تفسیر است. این مهم برای هرکس حاصل نمی گردد مگر آنکه مفسر اولاً با شبهات مخالفان آشنایی داشته باشد و به کتاب های کلامی و غیره سرزده باشد، ثانیاً به آیات مختلف قرآن احاطه داشته باشد. اگر مفسری جزئی نگر باشد و تسلط کامل به نحوه بیان قرآن و یا توضیح مطالب نداشته باشد از جمع میان آیات و پاسخ گویی به شبهات عاجز است. مرحوم ملکی گرچه در شبهات و اشکالات جدید عصر، کم تر وارد می شود و نیازهای اجتماعی مخاطبان معاصر را کم تر مورد توجه قرار می دهد، اما برعکس به شبهات و اشکالات مربوط به آیات، بادیدگاه یک متکلم و مفسر حوزوی بسیار حساس و پیگیر است که به نمونه هایی از این دسته آیات اشاره می کنیم:

۱. خداوند متعال می فرماید: «انما انت منذر من یخشاها» (نازعات، ۴۵/۷۹) و در جای دیگر تنها خداوند را منذر می داند: «قل انما العلم عند الله وانما انا نذیر مبین» (ملک، ۲۶/۶۷).

این شیوه از بیان در جاهای دیگر مانند سوره فرقان (آیه ۱) و سوره سبأ (آیه ۲۸) آمده است. حال این سؤال مطرح شده که اگر خداوند تنها منذر است، پس چرا خداوند پیامبر را نذیر و منذر معرفی کرده، بلکه تنها منذر می‌داند.

مرحوم ملکی، به ادات انحصار اشاره‌ای ندارد که ناظر به حصر اضافی است و در این مقام نیست که نذیرهای دیگر را نفی کند، اما با این جمله کوتاه که تنافی میان ادله، مثبت نیست و تنافی بین دو دلیلی است که یکی اثباتی و دیگر نافی باشد،^{۵۹} به پاسخ شبهه می‌پردازد.

منظور ایشان اینست که چون خداوند در جایی خود را نذیر می‌داند و در جایی دیگر پیامبر را نذیر می‌داند، منافات ندارد که ما دو نذیر داشته باشیم و پیامبر در طول خداوند و در رتبه متأخر باشد. این نمونه را حتی در مورد صفات انسان می‌توان مشاهده کرد، مانند: مالکیت خدا و مالکیت انسان، اراده خدا و اراده انسان، حق انتخاب خدا و حق انتخاب انسان در جامعه و دهها مسأله دیگر.

بنابراین اگر در جایی گفته می‌شود خداوند مالک است به این معنا نیست که انسان مالک نباشد و حق انتخاب ندارد.^{۶۰}

۲. در توضیح آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت که مشهور مفسران گفته‌اند: منظور از آیه «لا تحرك به لسانك لتعجل به»، این بوده که پیامبر در هنگام نزول، یکایک کلمات یا جمله را تکرار می‌کرده و مثلاً مانع ادامه وحی می‌شده، مورد خطاب قرار گرفته که عجله در قرائت آن نکن و نگران از دست رفتن و گردآوری آن مباش: «انّ علینا جمعه وقرءانه. فاذا قرءناه فاتبع قرءانه»، همانا فراهم آوردن و گردآوری کردن و خواندن آن برماست، پس چون آن را بخوایم، خواندنش را پیروی کن. مرحوم ملکی در توضیح این آیه و نقد دیدگاه مفسران چند نکته را بیان می‌کند:

الف: جمله «لا تعجل بالقرآن» نهی مولوی و تشریحی نیست تا نوعی توییح و زجر و منع نسبت به پیامبر باشد و این شبهه مطرح شود که مگر پیامبر خلاقی انجام داده که مورد شمانت قرار گرفته است. آیه در مقام بیان تذکر و ارشاد به رعایت تثبیت و تأنی در شئون رسالت است.

ب: برخلاف نظر مشهور، جمله «انّ علینا جمعه» برای رفع نگرانی از دست رفتن آیات قرآن و شبهه فراموش کردن پیامبر نیست، زیرا خداوند در سوره اعلی که پیش از این سوره نازل شده در مقام امتنان پیامبر می‌فرماید: «سنقرئك فلا تنسی» (اعلی، ۶/۸۷) لذا محال است که پیامبر فراموش کند و کسانی مانند زمخشری^{۶۱} که

این سخنان را گفته اند در اشتباه اند. ۶۲

در اینجا این سؤال مطرح می شود: اگر پیامبر نگران فراموش نکردن آیات نیست پس چرا شتاب به خرج می دهد و خداوند تذکر می دهد که عجله نکن. زیرا اگر مفسری احتمالات موجود را نقد کرد، حتماً باید معنای مورد قبول و جایگزین احتمالات دیگر را بیاورد، لذا ایشان می فرماید:

ممکن است که بگوییم: «لا تحرك به لسانك لتعجل به» برای عنایت و تأکید و

اهتمام خاص، برای گرفتن وحی در اثر حب و شوق شدید به وحی باشد. ۶۳

اما اشکالی که بر این توجیه مطرح است، این است که بالاخره چه چیزی باعث شد که به پیامبر تذکر داده شود که عجله نکن. این منافاتی ندارد که پیامبر همواره در اضطراب و نگرانی از دست رفتن آیات باشد با اینکه در جای دیگر این وعده را داده است که «سنقرئك فلا تنسى»، لذا خداوند دوباره یادآور می شود که نگران نباش. ما نمونه این تذکرات را در زمینه های مختلف و در برخورد با کفار مشاهده می کنیم که بارها پیامبر، خود را به زحمت و مشکلات می اندازد که مشرکان و معاندان لجوج را راهنمایی کند و قرآن تذکر می دهد که فایده ای ندارد. این تذکرات هم در سوره های مکی و هم در سوره های مدنی است، یا برای تثبیت دل پیامبر از مخالفت کفار، بیش از ۱۲۰ بار داستان حضرت موسی را یادآور می شود و در هر مناسبت به پیامبر تسلی می دهد. ۶۴

بنابراین منافاتی ندارد که خداوند در جایی وعده عدم فراموشی بدهد ولی دلهره و نگرانی برای پیامبر وجود داشته باشد و خداوند مجدداً این وعده را یادآوری کند.

علوم قرآن در تفسیر مناهج

از آنجا که تفسیر مناهج بسیار موجز است، طبعاً بحث های مرتبط با تفسیر در آن به شکل گذرا و در محدوده ای خاص مطرح شده است، لذا در زمینه علوم قرآن مباحثی را به طور فشرده و در سایه تفسیر مطرح کرده است.

گرچه در مقدمه جلد اول، برخی مباحث علوم قرآنی، اندکی مفصل تر آمده مانند: حجیت ظواهر قرآن، محکم و متشابه، تفسیر به رأی و ناسخ و منسوخ و یا به مناسبت تفسیر برخی آیات، به مسأله قراءات (ج ۲۹/۳۰۹، ج ۳۰/۱۷) مکی و مدنی (در آغاز هر سوره و یا نقد مکی بودن «یطعمون الطعام» (ج ۳۰/۴۰۱) مسأله خلق قرآن (ج ۱/۶۷) پرداخته است، اما در این میان از مباحث نسبتاً گسترده مرحوم ملکی بحث اعجاز و تحدی قرآن است. ایشان بحث تفصیلی در باب اعجاز می کنند و تأکید بر این نکته دارند که فصاحت و

بلاغت تنها جهت تحدی قرآن نمی تواند باشد، زیرا فصاحت و بلاغت مخصوص بلغا و فصاحت، در صورتی که قرآن برای اصلاح مجتمع بشری و عامه مردم نازل شده و اگر قرآن هم‌اورد طلبی می کند، باید ناظر و مخاطب عمده جامعه باشد، لذا قرآن با ارسال قوانین حیات بخش خود و حقایق، معارف، مواظ و حکم در تمام اعصار و زمانها، تمام افکار و عقول را در برابر خود به مبارزه طلبی دعوت کرده است.^{۶۵}

این بود خلاصه ای از معرفی تفسیر مناہج البیان و مؤلف گرانقدر آن، گرچه این معرفی نمی تواند همه آن چیزی باشد که درباره این تفسیر، باید بیان کرد و تنها گوشه ای از تلاش دانشمندی است که یک عمر در خدمت قرآن قرار گرفت و با شوق و جدیت و با عمری خجسته همچون عمر مردان بزرگ تاریخ بدوود حیات گفت. عاش سعیداً و مات سعیداً.

۱. اجازه اجتهاد ایشان در مقدمه کتاب توحید الامامیه/۹ به چاپ رسیده است.

۲. محمد رضا، حکیمی، مکتب تفکیک/۲۴۵-۲۵۹، قم، تاریخ و فرهنگ معاصر (ویژه نامه).

۳. لازم به یادآوری است که این شرح حال براساس منابع زیر تنظیم گردیده است.

الف) مکتب تفکیک، محمد رضا حکیمی.

ب) مقدمه توحید الامامیه، آیت الله ملک، که در آغاز آن شرح زندگی ایشان توسط فرزندشان، یعنی آقای علی ملک نگارش یافته است.

ج) مصاحبه مرحوم ملک با مجله صحیفه مبین، ویژه قرآن پژوهی، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴.

۴. مکتب تفکیک/۱۲۹.

۵. گرچه مرحوم سید موسی زرآبادی (۱۲۹۴ق-۱۳۵۳ق) که این اندیشه را ترویج می کرد و شاگردانی چون شیخ مجتبی قزوینی (م ۱۳۸۶ق) و شیخ علی اکبر الهیان تنکابنی (م ۱۳۸۰ق) را از اصحاب مکتب تفکیک تربیت کرد،

اما آن چنان در این زمینه مشهور نشد و اندیشه او موجب توجه و رونق این گرایش بمانند مرحوم میرزا قرار نگرفت.

۶. به عنوان نمونه در مجموع مباحث اعتقادی و کلامی و تفسیری کتاب بدایع الکلام، تنها در یکی دو مورد به طور صریح به نقد آرای فلاسفه و طرح دیدگاه عرفا (صوفیه) و حمله به آنان می پردازد، گرچه در همین قسمت نیز،

مباحث بسیار موجز و در حد اشاره است. ر.ک: بدایع الکلام/۱۲۵.

۷. به عنوان نمونه در جزء ۳۰/۳۴۶ هنگام طرح و نقد نظریه ملا صدرا در ابتدا می گوید: قال المولی صدرالدین شیرازی و آنگاه نظریه را نقد می کند، همچنین در نقد دیدگاه فیض کاشانی می گوید: وقال فیض قدس سره فی

کتابه علم الیقین. این شیوه را ما در برابر کسان می بینیم که فلاسفه را با تعبیرات زشت و رکیک و توهین و تکفیر یاد می کنند و گمان می کنند اگر دیدگاه مخالف را صحیح نمی دانند، دلیل بر آنست که باید حمله کرد، او را

مخالف اسلام و دین تلقی کرد، ادب کلام را فراموش کرد.

۸. گرچه ایشان معمولاً به هنگام نقل و نقد، نام قابل و مأخذ را ذکر می کند اما استثناءً با تعبیر بعضی مفسرین اشاره به قولی دارد که با مطابقت به متن المیزان روشن شد که منظور علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان است. ر.ک:

المیزان، ۲۰/۲۱۰.

۹. مناہج البیان، جزء ۳۰/۱۸۰.
۱۰. به عنوان نمونه می توان در آغاز جزء ۲۹ و ۳۰، این شیوه را به طور مشهود ملاحظه کرد.
۱۱. البته همه این منابع به عنوان نقل مطالب نیست و برخی از آنها جنبه نقد و بررسی و مقایسه میان اقوال دارد.
۱۲. بدایع الکلام/۱۲۵. ایشان در مواردی بحث را تبدیل به تفسیر موضوعی و نگرش به موضوع با توجه به مجموع آیات می کند، مانند آنچه ایشان در بحث روح، جزء ۳۰/۴۱-۸۷؛ کعبه، جزء ۳/۶۷۸، بحث شفاعت، جزء ۱/۲۳۵ و بحث تسبیح، جزء ۳/۳۷۷ آورده است.
۱۳. همان/۶۳.
۱۴. مناہج البیان، جزء ۲۹/۱۶۸.
۱۵. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ۱۱/۱.
۱۶. مانند آنچه در تفسیر القرآنی للقرآن، عبدالکریم خطیب نسبت به آن تأکید دارند نه همه تفاسیر اهل سنت، در این باره ر.ک: ایازی، المفسرون حیاتهم و منهجهم/۳۲۳.
۱۷. مجله صحیفه مبین، شماره ۳/۲.
۱۸. المیزان، ۳/۸۶-۸۷.
۱۹. مناہج البیان، جزء ۱/۱۵.
۲۰. محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ۱۰۳/۸۹.
۲۱. به عنوان نمونه ر.ک: سیوطی، الدر المنثور، ۳/۳۰۸ در تفسیر آیه: «الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم» که پیامبر این ظلم را به معنای شرک تفسیر کرده و فرموده اند: ان الشرک لظلم عظیم. ر.ک: برهان، ۲/۴۴۴، ح ۳۵۳۹ (چاپ بعثت)؛ حویزی، نور الثقلین، ۱/۱۲۱ و ۶۱۲، ح ۱۵۷.
۲۲. بحار الانوار، ۹۰/۸۹.
۲۳. صحیفه مبین، شماره ۳/۲. در تفصیل این کلام ر.ک: مناہج البیان، ۱۷/۱-۱۸.
۲۴. نور الثقلین، ۱/۵۶۸، ح ۶۵۰.
۲۵. همان/۲۱۴، ح ۸۱۳، به نقل از تهذیب الاحکام.
۲۶. مناہج البیان، جزء ۲۹/۱۸.
۲۷. همان/۲۰.
۲۸. همان/۳۱، آیه ۲۷.
۲۹. به عنوان نمونه ر.ک: مناہج البیان، جزء ۳۰/۱۲۹.
۳۰. به عنوان نمونه، ر.ک: مناہج البیان، جزء ۲۹/۷، ۸، ۶۵، ۱۶۱، ۲۴۵.
۳۱. همان، جزء ۱/۱۱، مقدمه بحث.
۳۲. به عنوان نمونه ر.ک: الدر المنثور، ۱/۴۸۰ سئوال عدی بن حاتم درباره خیط ایض و اسود.
۳۳. صحیفه مبین، شماره ۳/۲.
۳۴. همان/۵.
۳۵. مناہج البیان، جزء ۱/۱۵.
۳۶. همان، جزء ۳۰/۱۸.
۳۷. همان/۶۵۵.

۳۸. مناہج البیان، جزء ۱/۱۵.
۳۹. توحید الامامیه/۲۱-۴۰.
۴۰. همان، جزء ۴/۱۰۱.
۴۱. همان/۹۶.
۴۲. همان، جزء ۱/۲۴۳.
۴۳. صغیر محمد حسین، مبادئ العامة فی التفسیر/۴۶؛ سیوطی، تحریک الاقران، ۱/۵۹.
۴۴. ابن هشام، مغنی اللیب، ۱/۱۸۲.
۴۵. مناہج البیان، جزء ۳۰/۳۸۹-۳۹۰.
۴۶. همان/۶۵۱.
۴۷. همان، جزء ۳۰/۴۵۲.
۴۸. بی گمان دانستی های مفسّر یا تخصص ورشته گرایشی وی در صبحه و بحثها و پیشداوری های مفسّر نقش اساسی دارد، آنکه فیلسوف است گرایش های تفسیر او غالباً فلسفی است و آنکه متکلم است، کلامی و آنکه علوم اجتماعی، اجتماعی و ...
۴۹. مناہج البیان، جزء ۳۰/۱۳۱، و فخر رازی، تفسیر کبیر، ۳۱/۴۶.
۵۰. همان.
۵۱. همان، جزء ۲۹/۳۲۵.
۵۲. همان، جزء ۴/۲۸۶ دست نوشت.
۵۳. در این باره ر. ک: مناہج البیان، جزء ۳۰/۱۱، ۱۳۲-۱۳۵.
۵۴. به عنوان نمونه ر. ک: صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ۱/۲۵۸-۲۶۴.
۵۵. لازم به یادآوری است که مسایل مورد اختلاف، از این موضوعات بیشتر است و مرحوم ملکی کتابی به نام توحید الامامیه تألیف کرده و دیدگاه های خود و نقد فلاسفه را به طور مشروح آورده است، ولی در تفسیر، به مواردی اشاره می کند که مناسبت با آیات داشته باشد و در این زمینه کسانی چون مرحوم ملا صدرا و علامه طباطبایی در این باره سخنی گفته باشند.
۵۶. مناہج البیان، جزء ۲۹/۳۲۱-۳۲۲.
۵۷. همان/۳۲۷-۳۲۸.
۵۸. در باب نمونه های دیگر نقد آرای فلسفی و عرفانی، ر. ک: مناہج البیان، ۳۰/۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۳۲۷ و ۱۸۰/۱.
۵۹. همان، جزء ۳۰/۱۴۵.
۶۰. در باره تشبیه ملکیت انسان با ملکیت خدا ر. ک: مناہج البیان، جزء ۱/۱۲۰.
۶۱. زمخشری، کشاف، ۴/۱۹۱.
۶۲. مناہج البیان، جزء ۲۹/۲۵۲-۲۵۸.
۶۳. همان/۲۵۷: عبارت اینست: بل يجوز ان تكون لعناية اكيدة و اهتمام خاص لشأن الوحی و اخذه.
۶۴. درباره سر تکرارهای قرآن، ر. ک: خطیب عبدالکریم، القصص القرآن/۴۱-۴۲.
۶۵. مناہج البیان، جزء ۱/۵۶-۶۴.